

(ادبیات در افغانستان)

مطلب از ادبیات افغانستان در اینجا فقط در موضوع علم ادب *Literature* که عبارت از دوفن نظم و نثر وطن - آنها در حالت موجوده باشند - چیز نوشتن است ، شك نیست این مقصد واجب میباشد ~~کم~~ ویشی از اوضاع پیشین ادبی این سرزمین بحثی رانده آید ، ولی تفصیل این بجز آنست که علی العجالة از ادبیات قرون قدیمه وطن تذکری داده شود . چه مسایل بسی پیچیده و مرور دهور آن را در زوایای فراموشی جهان مدفون نموده است . جستجوی این جنس مطالب باقیمت نفاست و اهمیت واجبی که دارد ، محتاج به زحمات سنگین ، و عاقبت نه امری قریب به یقین ، بلکه آمیخته باشك و تخمین خواهد بود . و اینست حال تاریخ های ادب و السنه از منتهی متقدمه اکثر ملل جهان .

بارعایت این مراتب باید گفت زحمت و مجاهدت درین راه از واجبات روحیه اقوام است . اما این مراعات از وظائف صفحات تاریخ ادبیات مملکت خواهد بود . نه ارتکالیف مقاله بسیطی که اراده وضیق صحائف مجله باو اجازه طول کلام نمیتواند داد .

خوب است برگردیم بمقصد :- برای آنکه حالت موجوده ادبیات وطن تا اندازه آشکارا و روشن گردد ، بایستی قدری بگذشته نظر افکند ، و این خود واجب میباشد در زمینه ادبیات فارسی کوهستانی این مملکت سخن کشاده تر گفت .

شیوع دیانت مقدسه اسلام در وسط آسیا مصدر تغییرات بزرگ مادی و معنوی اکثر ملل مخصوصاً افغانستان گردیده است ، در طی تطورات مهمه ، السنه وطنیه این سرزمین از دستبرد تبدلات و تحولات روزگار تبدیل ماهیت نمود . مذهب متدین اسلام در اثر نفوذ عمیق روحانیت و حاکمیت ، با سهولت حیرت آوری لسان عرب را جانشین السنه اغلب ممالك مفتوحه آسیا نمود . تقدم عرب در علوم

و فلسفه که مک کرد باینکه زبان علمی و ادبی بلاد متعدده عالم عربی باشد ، چنانیکه آثار بهت آوراو با عظمت مقام خویش هنوز باقی و پایدار است . بعد ازین پیشآمد و انقلاب عظیم ، مملکت افغانستان با السنه وطنیه خویش وداع نمود . این السنه وطنیه از قبیل زاوولی ، هروی ، سگری ، رخت جانب دیار نیستی بر بستند .

افغانستان از عهد قدیم در بعضی از منته و برخی امکنه با مملکت فارس اشتراك زبان داشتند ، این اشتراك از پهلوئی قرابت جوار و منافع اقتصادی و اختلاط پلایک و غیره تائید میگردد . چنانیکه زبان زند *Lend* معروف به باکتریانی *Bactrian* زبان قدیم افغانستان ، در هزار سال قبل المیلاد با کتاب مشهور اوستا *Avesta* و مذهب جدید روشنی پرست از ساحه افغانستان در مملکت فارس عنایت فرمود ، و هکذا در ز منهای بعدتری ، زبان پهلوئی فارس جانشین زبان زند در افغانستان گردید . زیرا مملکت فارس مثلیکه در نژاد آریائی با افغانستان شرکت دارد ، در بعضی السنه وطنیه نیز باهم مشترك بودند . زبانهای هر دو مملکت مثل زبان سغدی ماورالنهر از یک شجره مشتق بود .

والحاصل جریان عظیم عربیت این زبانها را رویهم رفته بشست . تنها درین میانه زبان « پشتو » در دره های مهیب و بلندهای جبال وطن محفوظ و مامون ماند و قسماً پهلوئی ساسانی از روی بر و بحر عبور کرده در سواد اعظم هند پناه برد . از ظهور اسلام سه قرن نگذشته بود ثقلت تحمیلات لسان دور دست تر سامی احساس شد ، لهذا ادبای محیحه در صدد چاره برآمده ، خواستند به ایجاد زبان مشترك نوینی جلوگیری از هجوم لسان نو وارد نمایند .

افغانستان و ادبای آن برای حصول این مقصد از همه بیشتر و بیشتر راه سعی و مجاهدت گرفتند ، زبانی که از آمیزش پهلوئی ساسانی و عرب میرفت با بعرصه شهود نهد ، به پرورش و ترقی آن سعی و غیرت ورزیدند . نتیجه آن مساعی موجودیت

زبانی شد که آنرا فارسی امروزه شناسند . اولین ادبی که شعر باین زبان سرود از اهل افغانستان ابوالعباس مروزی است در اواخر قرن سوم هجری .

عمال عرب برای از بین بردن السنه و آثار این ممالك مفتوحه بی نهایت سعی ورزیدند . ولی بالعکس سلسله صفاریان نیروز (نیروز نام تاریخی قسمتی از افغانستان) در سیستان به پرورش و نوازش زبان جدید بذل همت نمودند . شعرای افغانستان از قبیل ابوشکور بلخی ، محمود وراق ، فیروز مشرقی ، حنظله هراتی و غیره در آن دوره بسی خدمات شایان و نفیسی درین راه نمودند . این جنبش اولین ادبی در اواخر قرن سوم هجری واقع شد .

در قرن چهارم هجری خانواده سامانیان بلخ بر مسند سلطنت افغانستان وماوراءالنهر عروج کردند ، هرات و بخارا و سمرقند ، پایتخت علم و ادب گردید ، این خانواده ، فارسی جدید را از افغانستان بماوراءالنهر داخل نمودند . ، شعرای افغانستان در آن زمینه رنج ها بردید و زحمت ها کشیدند ، تا ادبیات فارسی را جمیل ساختند ، از قبیل شهید بلخی ، دقیقی بلخی ، مرادی ، طخاری و غیره ، ازین بعد است که ادبیات فارسی تورکستان در جهان فضل و دانش شهرتی بسزا حاصل نمود .

سلاطین غزنویه افغانستان در قرن های پنجم و ششم هجری ، ادبیات فارسی کوهستانی افغانی را در منتهای عروج جلال و جمال رساندند ، آری جمال ادبی آنعهد ، هنوز نظیری در عرصه گاه جهان ندارد .

شعرای مشهور افغانستان ، در آن دوره ، موافق بحکم زمان و مکان ، سجایا و اخلاق محیط و سیاست ، قرائح و استعداد ، نفیستین معانی را با سلوب خاص این سرزمین در قالب الفاظ ، بامتن ترین صورتی ریختند ؛ در استعاره و تشبیهات و ترکیب جملات ، اسلوب خاص ادبی کوهستانی افغانستان را بمنصه ظهور آوردند . ازینجا عنوان شعرای خراسان (اسم قدیم افغانستان که مسلمانان او را

بآن نام میخواندند) صفحات تاریخ ادبی جهان را کشاده ، و زرین ترین سرلوحه را اختیار نمود . ادبیات این دوره افغانستان ، از مشهورترین ادبیات آسیا هستند ؛ از قبیل : غنصری ؛ منوچهری ؛ فرخی ؛ عسجدی ؛ سنائی ؛ ناصر خسرو ؛ ابوجا ؛ و ابوالفتح بسطی و غیره .

شعرای افغانستان بعد از آل ناصر ، دورهای ادبی ممالك سلاجقه و خوارزم شاه را بمیدان علم و ادب بر آوردند ، و در تمام آن اسلوب های ادبی ، تسلط و نفوذ شعرای غزنی و افغانستان حکومت مینمود .

سلاطین غور افغان خود طبیعی است ، با سلوب وطنی افغانستان ادبیات را ترقی دادند . ادبیات اینعهد از مشاهیر شعرای افغانستان بودند از قبیل رفیعی ، جوهری ، ارزقی ، جبلی ، انوری ، ترمذی ، مولوی معنوی ، وطواط بلخی و غیره .

شعرای مملکت فارسی که پادرسره وجود نهادند روپهم رفته با سلوب ادبی افغانستان اقتدا کردند و اقتفاجستند ، تا دوره ادبی عصر حاضر بر روی کار آمد .

والحاصل ادبیات افغانستان بی نهایت ترقی نمود ، در محیط مستعد اونه شعرا حق شاعره های نامداری عرض جمال قریحه و ذوق و علم و فضل نمودند از قبیل امینیه ها و مخفیه ها ، مهریه ها ، بیدلی ها ، اغابیکه ها ، رابعه ها و عایشه ها و امثالها .

رزم سرائی ها و حماسه های شعرای غزنی مثل دقیقی ها ، رافعی ها ، منینی ها ، هنوز در گوشه ها طنین مهیجی می اندازد ، مولوی ها ، سنائی ها ، فلسفه توحید و تصوف را در قالب اشعار چنان روح پرور و دلانیز ریختند که هنوز نظیری در عرصه گاه جهان ندارند .

از رزم سرایندهای مهیجه ، قصاید غرا ، اشعار دلکش و روح نواز - افغانستان خود جگویم که در فضای بی انتهای ادبیات عالم هریک ماهی اند تابنده و آفتابی

اند درخشنده .

سیلابهای خانمان خراب کن مهاجمین خوارزم و مغول ، اگر چه طومار علم و ادب افغانستان را درهم پیچید ، ولی جواهر لایموت ذوق و استعداد فطری و قرائح ملی بکلی نمرود ، هر زمانیکه تندباد حوادث ناموافق بحالی میداد ، جواهر متلائی ادب ، چون اخگر درخشانی از زیر خاکسترهای ویرانه این سرزمین ، بنور افشانی آغاز نمود ؛ و ازین قبیل اند جامی ها ، نازم ها ؛ حاذق ها ؛ سالکها ؛ اسامی و بنائی ها ؛ زلالی و طاهریها و امثالها .

درین دو قرن اخیریکه ، نسبتاً مملکت را در داخله آرامش و سکونتی نصیب افتاد ، و اجانب متجاسر ، از مملکت رانده شدند ، دوباره شعرای شیرین وطن ، بشعر سرایشها آغاز نمودند ؛ از قبیل : افغانها ؛ عاجزها ؛ جایز و غریها ؛ واسع و مهر دلها ؛ بالاخره الفت ها ؛ طواف ها ؛ واصل و فاضل ها ، عشرت و وحشت ها و غیرها .

ما نمیخواهیم ، راجع بادبیات گذشته وطن ، زیاده ازین داخل بحث شده ، درباره آنها انتقادی و یا حکمییتی عجلتاً ننمایم ؛ لهذا : می پردازیم بادبیات موجوده ، و حالت شعری شعرای معاصر ؛ خواه نظم باشد خواه نثر .

پس میگوئیم .

ادبیات هر ملت ، مثلیکه بحکم وجوب قرائح و اذواق ، استعدادات و محیط ، احتیاج و سیاست ، اخلاق ، و سویه علمیه و الحاصل سائر مؤثرات طبیعی ، باهم متفاوت و متمایزند ؛ همچنان دورهای مختلفه ادبی يك ملت در زیر اثر عوامل مذکوره از همدیگر فرق و تفاوت دارند . چنانیکه نمیشود ، روح رزم سرباهای شعرای افغانستان را ، در کالبد نازکی خیالی ها ، و خضوع کارانه ادبیات هند یافت ، و یا فلسفه تصوف فارسی را در خطابه های یونان پالید ، همچنان نمیتوان حماسه های عهد فاتحان غزنوی و غور را در دوره تسلط مغول در افغانستان جستجو کرد .

پس واجب شد هر دوره در عالم ادبیات ، از خود مقتضیات جدا گانه از روی احتیاجات مادیه و معنویه ، و ساختن فکری ملت ، در يك ملت داشته باشد .

اگر مجرای قلم بطور صحیح ، در عالم علم و ادب ، در يك عصر تمییه شود اسباب ترقی کیه روح ، تهذیب اخلاق ، ترقی و تکامل مادیه و معنویه همان ملت خواهد شد .

بالمعکس اگر ماتی در يك عهد به مقتضیات زمان و مکان دقت نکرده ، علی الرغم نوامیس طبیعی و عقلیه ، ادبیات خود را بسائقه تقلید صرف در قضا ی یکدوره گذشته تری میدواند ، بعلاوه آنکه چون مقصدی ندارد ، کامیاب نمیشود ، عمری را درین راه بیهوده باخته ، و عاقبت یکروزی از راه رفته باز میگردد ، و بر عمر تلف کرده تلف میباید .

گناه این ضیاع عمری جامعه عاید به کسانیست که قلم در دست دارند و محصولات قلمیه آنها باعث سرگردانی عموم میگردد ، در واقع موجودیت این قبیل نویسندگان سدرام مجاری تقدم ادب و ادبیات است .

هکذا اگر در موقع تجدید اسلوب و طرق ادبی ، ادبا و شعرا مقتضیات و عوامل مؤثره محیط خویش را مد نظر نگرفته ، و باز بتقلید کامل ، بنام تجدید ادبی ، رویه و انداز ادبیات يك ملت بیگانه ، مخصوصاً بسرححد کمال رسیده را تعقیب نمایند ، لابد موجب خسارهای مادیه و معنویه جامعه بشمار خواهد رفت ، و ضرر این بیشتر از آن است که در بالا گفتیم .

راه صواب آنست که ادبای يك مملکت ، سوقیات طبیعی و مقتضیات عصریه و احتیاجات جامعه و حکمای مؤثره محیط ملت را در نظر گرفته ، قلم را بکار وادارند ، و ازین راه بمنزل تکامل و ترقی تدریجی واصل شوند .

یگانه وسیله انتخاب این طریق نیز داشتن مؤسسه ها ، انجمن ها ، جرید ، مجلات ، کانفرانسها ، خطابه های ادبی است ، تا بعد از تمیین خط حرکت ، از یکطرف بتوحید افکار ادبا ، و از طرفی به نشر مقاصد و ترویج و ترقی ادبیات

مصرف شوند . اولین انجمن ادبی در افغانستان ، بسایه علم و ادب پرور پادشاه کمالات آگاه او اعلیحضرت نادرشاه غازی تأسیس گردیده ، و خوشبختانه مجله ادبی بنام کابل بمطالعه هموطنان میگذارد ، فرض و قرض ملی و ادبی ادبای محترم و ارباب فضل و دانش مملکت است ، که قولاً و قلماً و عملاً از هیچگونه همراهی علمی و ادبی ، نسبت باو مضائقه نفرمایند ، تا بوسیله این همراهی و تعاطی افکار ، در انتخاب خط حرکت ادبی وطن ، و اصلاح عيوب پیشمار ادبی ، و اسلوب بوقلمون صفت آن ، بتوان خدمتی شایسته ادا نمود ، و تا اندازه از مسئولیت خویش در پیشگاه محاکم نسل آینده کاست .

واقعاً بیک نظر میتوان فهمید ، ادبیات امروزه مملکت باوجودی که ندارد ، بی نهایت معیوب و مضحك است در منظومه ها و منظومه ها حتی جراید و اسلوب مکاتبات خصوصیه و عمومیه امروزه ما هیچ صنعت و نقاسی ، نه از قواعد و صنائع ادبی قدما موجود ، و نه هیچ سلاست عبارت ، و انشا ، و روشنی ، و وضوح مطالب و معانی ، و حسن ترتیب و ترکیب ادبیات اسلوب عصری معلوم است .

تقریباً در سالهای اخیر عهد شاه شهید تجدد ادبی ، در مملکت آغاز نمود ؛ از آنجا که وسایل صحیحه برای ترتیب و اجرای این مطلب نفیس وجود نداشت ، برخلاف انتظار این تجدد بیقاعده ، اسباب گمراهی ادبی مملکت گردید ؛ و یوماً فیوماً اوضاع علمی محیط ، رشته پیچیده ادبیات را ژولیده تر ساخت . بحدیکه امروز نمیتوان فهمید زبان ادبی مملکت کدام است ، و اصول و قواعد تحریر نظم و نثر ، انشا و املاي آن کدام ها هستند .

زیرا اسلوب ادبی متقدم ، با اسلوب عصری نما ، بطور ناقصی آمیخته شده ، و لغات ، کلمات ، جملات ، مصطحات مخصوص لسان اجنبی ، داخل زبان و تحریر فارسی کوهستانی افغانی گردیده است ، در صورتیکه غالب از اینها

در زبان فارسی و طنی کلمات صحیح و مترادفی داشته ، و از قرنهای ما نوس و مستعمل بوده است .

اغلاط صرفی ، نحوی ، لغوی ، املائی ، زبان امروزه مارا ، آشفته و پریشان ساخته است ؛ بحدیکه میتوان گفت در اثر این ترکیبات عجیبه ، حتی شیوه و رسم الخط افغانستانی قریب است از بین برود ، و بوض آن ، رسم الخطهای مختلفه از ممالك بیگانه ، بمایل سیاحت کنندگان آن بلاد قرار گیرد .

شک نیست اصلاحات اینهمه نواقص و عيوب زبان موجوده و ترقی ادبیات افغانستان ، موافق بمقتضیات زمان و مکان کار سهل نیست . اینکار واجب مینماید زبان و ادبیات افغانستان مستقل باشد .

لغات بیلزوم اجنبی نفی و تبعید ، و آنچه قبول میشود تابع قواعد خود زبان گردد ، زبان و قلم عوام بهم نزدیک بلکه یکی شود ، قواعد زبان تقریباً با اصول مغرب تدوین ، و لغات و طنی جمع گردد ، اغراقات گذشته و وهمیات بیفایده دور ، سلاست و روانی کلام و انشا معمول شود ، آنگاه میتوان ادبیات یعنی نظم و نثر وطن را ، با داشتن روح انتقاد ادبی ، برای تهذیب اخلاق و توحید ملت در افکار و آرا و تشویق اهالی بعلم و فضل و تحذیر از صفات مذمومه ، و آشنا ساختن بربوز زندگانی عصری و الحاصل برای ترقی و تکامل جامعه بکار انداخت ، و اینهمه امور سنگین وابسته کهمک و همراهی تمام ادبا و فضلا ، و ارباب جرأید ، و صاحب قلمان مملکت است نسبت بانجمن و مجله ادبی کابل .

میر غلام محمد .

